

بررسی مفاهیم کمپوندی و هومو ساکر در رمان در آشپزخانه نوشته

مونیکا علی

زهرا طاهری^۱

چکیده

مقاله حاضر به بررسی ظهور پدیده کمپ و بازپیدایش شخصیت هومو ساکر در عصر حاضر می‌پردازد. نویسنده با استفاده از رویکرد مطالعات فرهنگی چپ‌نگرا و بهره‌گیری از نظریات منتقدانی نظیر جورجیو آگامبن و تمرکز بر موضوعاتی نظیر زیست-سیاست و قلمرو نامرئی در پی پاسخ به این پرسش بنیادی است که چگونه گفتمان نئولیبرالیسمی قدرت در غرب پسا-استعمار توانسته با سوء استفاده از مفهوم وضعیت استثنایی نوع متفاوتی از نژادپرستی را به نمایش بگذارد؟ بدین منظور کتاب در آشپزخانه (۲۰۰۹) اثر برجسته مونیکا علی، نویسنده معاصر بنگلادشی-انگلیسی بررسی می‌شود تا با تمرکز بر تأثیر وضعیت استثنایی بر مقوله‌های «حیات طبیعی» و «حیات مدنی» به چگونگی بازظهور مفهوم «حیات برهنه» در عصر حاضر بپردازد. چنین استدلال می‌شود که با سیاسی‌شدن مقوله حیات طبیعی در دو دهه اخیر، نه تنها جامعه غربی به کمپی تقلیل داده شده که در آن قراردادهای سنتی شمول/حذف امری سیال به شمار می‌روند، بلکه سوژه مدرنیته نیز با اسارت در برزخ دوانگاره‌های شهروند/اجنبی، «خود/دیگری» و انسان/حیوان هرلحظه پتانسیل تبدیل شدن به هومو ساکر و در نتیجه دشمن ملی را دارا است.

واژگان کلیدی: کمپ، هومو ساکر، وضعیت استثنایی، حیات برهنه، زیست-سیاست

مقدمه

با آغاز پسامدرنیته و تغییر مولفه‌های گفتمان قدرت و ظهور جنبش‌های آزادی‌خواهانه در غرب انتظار می‌رفت جهان شاهد افول نژادپرستی و گسترش عدالت اجتماعی و دموکراسی باشد؛ امید می‌رفت که گفتمان چندفرهنگ‌گرایی با تمرکز بر واشکنی دوانگاره‌های نژادی و قومیتی نقطهٔ روشنی را در تاریخ سیاه برده‌داری و تفکر امپریالیسمی شرق‌شناسانه رقم زند و برای نخستین بار قومیت‌های نژادی و مذهبی در غرب پدیدهٔ برابری اجتماعی را تجربه کنند. شرایط در ظاهر طبق انتظار اولیه پیش می‌رفت. بسیاری از کشورهای غربی در دوران پسا-استعماری به اجرای سیاست درهای باز پرداختند و شمار اقلیت‌های نژادی/مذهبی در غرب پسا-استعمار رو به افزایش نهاد. بسیاری از اعضای گروه‌های اقلیت ظاهراً از حقوق شهروندی برخوردار شدند و بعد از دهه‌ها زندگی در مرکز امپریالیسم برای این گروه‌ها حقوق رسمی و قانونی تبیین شد. در ظاهر به نظر می‌رسید که گفتمان اجتماعی/سیاسی غرب نیز با دیدگاه فلسفی پسامدرنیته همراه شده و با درهم شکستن «کلان روایت‌ها»^۱ و تمرکز بر «روایت‌های خرد»^۲ به گفتهٔ لیوتار می‌کوشد افق جدیدی در عرصه جهانی رقم زند.

زمان زیادی نیاز نبود تا واقعیت امر آشکار شود. با گذر زمان آنچه گروه اقلیت در بهترین حالت ممکن با آن مواجه شد جایگاهی بهتر از «شهروند قانونی»^۳ صرف نبود که هرگز نتوانست به جایگاه «شهروند فرهنگی»^۴ ارتقا پیدا کند (گیلروی ۱۲۰)؛ در نتیجه، این گروه هرگز از سوی غرب به رسمیت شناخته نشد و صرف «شهروندان سایه»^۵ به شمار رفت؛ علی‌رغم تبلیغات بی‌شمار غرب در مورد چندفرهنگ‌گرایی آنچه گفتمان قدرت در غرب بر این گروه‌ها تحمیل کرد بیش از نوعی زندگی نامرئی محدود و در سایه نبود که در بهترین حالت نوعی برابری مبتنی بر تفاوت را برای آنها به ارمغان آورده بود. شاید کمتر فردی انتظار داشت که غرب پسا-استعماری، علیرغم ادعاهای مساوات‌طلبانه و به اصطلاح دموکراتیک خود، نسخهٔ نوینی از دیکتاتوری باستانی را اجرا کند؛ وضعیتی که در آن خشونت علیه «دیگری» فرهنگی و قومیتی امری قانونی و حذف فیزیکی «دیگری» جرم تلقی نمی‌شود. این گفتمان نانوشته قدرت و دیکتاتوری

1. metanarratives
2. Petite narratives
3. legal citizen
4. cultural citizen
5. Shadow citizen

شیک با حادثه یازده سپتامبر (۹/۱۱) بود که به ناگاه علنی گشت و دیگر بار نظر جامعه جهانی را به ماهیت امپریالیسمی نظام چندفرهنگی غرب جلب کرد.

در راستای همین افشاگری است که نویسندگان بسیاری، به ویژه بعد از حادثه یازده سپتامبر، به نوشتن آثاری در رابطه با وضعیت گروه‌های اقلیت و مسایلی نظیر خشونت‌های نژادی، شهروندان سایه و نئولیبرالیسم بنیادگرا پرداخته‌اند؛ از میان نویسندگان فعال در این حوزه می‌توان به مونیکا علی نویسنده برجسته بنگلادشی-انگلیسی اشاره کرد. مونیکا علی در اثر برجسته خود تحت عنوان *در آشپزخانه* (۲۰۰۹)، می‌کوشد تا ضمن بازنمایی وضعیت بحرانی گروه اقلیت در غرب، خوانشی موازی از وضعیت این گروه‌ها در انگلستان دیروز و امروز در اختیار خواننده قرار دهد تا علاوه بر تبیین نوع متفاوتی از نژادپرستی در غرب به این موضوع بپردازد که چگونه گفتمان قدرت توانسته است با تبدیل گروه اقلیت به سوژه‌های «زیست-سیاسی»^۱ در طی چند دهه اخیر رفتار سرکوبگرانه خود را با این گروه‌ها در عرصه ملی و بین‌المللی توجیه کند. از این رو این جستار با تمرکز بر گفتمان چپ‌نگرا و با بهره‌گیری از نظریات منتقدانی نظیر آگامبن و ژیزک و تمرکز بر موضوعاتی نظیر «زیست-سیاست»^۲ و «وضعیت استثنایی»^۳ در پی پاسخ به این پرسش‌ها می‌باشد: ارتباط فضای پسا-استعماری و چندفرهنگی با ظهور وضعیت استثنایی در گفتمان لیبرالیسمی چیست؟ چگونه مونیکا علی کارکرد استراتژیک این وضعیت را با حفظ رابطه سلسله‌مراتبی «ارباب/برده»^۴ استعماری و شکل‌گیری نوع جدیدی از نژادپرستی در غرب تبیین کرده است؟ چگونه ارتباط این گفتمان با بازظهور شخصیت هومو ساکر^۵ و پدیده کمپ چیست؟ رابطه گفتمان زیست-سیاست با مقوله جنسیت در اثر مونیکا علی چیست؟

پیشینه تحقیق

از نظر بسیاری از منتقدان می‌توان در *آشپزخانه* را دنباله نخستین اثر برجسته مونیکا علی، *بریک لین*،^۱ برشمرد. از این رو درونمایه‌هایی نظیر هویت، قومیت‌گرایی،

1. biopolitical
2. biopolitics
3. state of exception
4. Master/slave
5. Homo Sacer
6. Bricklane

چندفرهنگی و مذهب از جمله موضوعاتی است که منتقدان در آشپزخانه بر آن تمرکز کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال مارگاریدا پیرا در مقاله «هویت فراملی در داستان‌های مونیکا علی» (۲۰۱۶) به بررسی مقوله دایاسپورا در لندن پسا-جهانی شده می‌پردازد. پاتریشیا بستیدا در «چهره پنهان هزاره جدید: استثمار مهاجران و انتظار خواننده در رمان *آشپزخانه مونیکا علی*» (۲۰۱۱) به بررسی ارتباط کاربرد ژانر داستان جنایی از سوی علی در راستای افشاگری علیه وضعیت وخیم مهاجران می‌پردازد. در مقاله «تداوم و ناپایداری: در بریک لین و در آشپزخانه نوشته مونیکا علی» (۲۰۱۴) مایکل پرفکت به بررسی مقوله چندفرهنگ‌گرایی و تفاوت‌های فرهنگی می‌پردازد. اما کمتر منتقدی به بررسی دلایل اقتصادی غرب بر تداوم اعلام وضعیت استثناء و در نتیجه شکل‌گیری نوع جدیدی از نژادپرستی در غرب می‌پردازد که از جنایات غرب، علیرغم ادعای مساوات‌طلبانه و کمک‌های به اصطلاح بشردوستانه آن به کشورها توسعه نیافته، پرده برمی‌دارد؛ جنایاتی که با تقلیل اقلیت پناهجوی اقتصادی به «نا انسان»^۱ و محدودیت آنها به گتوها و کمپ مهاجران آنها را از حیات مدنی محروم کرده و علیرغم درآمد سرشار اقتصادی ناشی از حضور این گروه، صرفاً نوعی حیات برهنه را برای آنها رقم می‌زند که با قراردادن آنها در مرز مرگ و حیات بالاترین درجه خشونت انسانی را علیه آنها رقم می‌زند.

چارچوب نظری

زیست-سیاست، وضعیت استثنایی، گفتمان قدرت و دموکراسی

اگرچه می‌توان مقوله «زیست-سیاست» را برای نخستین بار به‌اندیشه ارسطو و دیدگاه وی درباره انسان به منزله «حیوانی سیاسی» نسبت داد، اما آنچه امروزه به‌عنوان مفهوم «زیست-سیاست» یا «توجه به ویژگی‌های زیستی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی» (فونک ۷۷) مطرح می‌شود را می‌توان مرهون تفکرات فوکو در دهه ۷۰ و نظرات وی در تبیین ارتباط سکسوالیته^۲ (تمایلات جنسی) و تنبیه با گفتمان قدرت برشمرد. از منظر فوکو زیست-سیاست ریشه در بازتعریف گفتمان «قدرت پدران»^۳ حاکم بر روم باستان دارد؛ به این معنا که بر خلاف گفتمان سنتی قدرت — که در آن «حق مرگ و زندگی» افراد

1. Non-human
2. sexualité
3. patria potestas

جامعه به منزله حق مطلقاً قدرت حاکم تلقی می‌شد— این امر از قرن نوزده میلادی و با گسترش بیش از پیش نظام کاپیتالیسمی در غرب و نیاز آن به استفاده از سوژه در راستای پیشرفت و افزایش میزان تولید، به حقی نسبی تبدیل شد (۱۵۶) که می‌کوشید به جای نابودی افراد، آنها را در جهت پیشبرد اهداف نظام سرمایه‌سالار «مدیریت و کنترل» کند (همان). از منظر فوکو این نوع از مدیریت به دو گونه اعمال می‌شد: نخست از طریق مدیریت بر بدن افراد (و در نتیجه نیاز به انضباط‌های رفتاری و بدنی) و دیگری از طریق مدیریت بر بدنه اجتماع (و در نتیجه نیاز به قوانین جمعیتی)؛ به دیگر سخن، انضباط‌های بدنی و ساماندهی‌های جمعیت، دو قطبی هستند که سازمان قدرت اداره‌کننده زندگی بر آنها تکیه دارد. استقرار این تکنولوژی عظیم دو قطبی در عصر کلاسیک ویژگی قدرتی است که عالی‌ترین کارکرد آن دیگر کشتن نیست، بلکه محاصره همه‌جانبه بدن است. قدرت قدیمی مرگ، که نماد آن قدرت حاکم بود جای خود را کاملاً به «اداره بدن‌ها» و «مدیریت حساب‌گرانه زندگی» داد. با شکل‌گیری انضباط‌های گوناگون در عصر کلاسیک و طرح مسائل مربوط به موالید، طول عمر، سلامت عمومی، مسکن، و مهاجرت در حوزه سیاسی و اقتصادی، تکنیک‌های گوناگونی برای به انقیاد درآوردن بدن‌ها و کنترل جمعیت‌ها ابداع شد. (نجف‌زاده ۱۵۴)

اعمال قوانین انضباطی از این دست فی‌نفسه به شکل‌گیری گفتمان «زیست-سیاست» در غرب منجر شد (فوکو ۱۶۱) که در راستای مدیریت جامعه به منظور استفاده بهینه از جمعیت در پیشبرد اهداف اقتصادی نظام سرمایه‌داری تأثیری فزاینده داشت و در نهایت پدیده نژادپرستی در غرب را به امری هنجارمند و طبیعی تبدیل کرد (همان ۱۷۱)؛ چراکه نژاد نه تنها می‌توانست به منزله یکی از ابزارهای اعمال کنترل بر توده‌های جمعیتی قابل استفاده باشد، بلکه قادر بود که در راستای تحکیم شالوده گفتمان حاکم بسیار تأثیر گذار باشد. اما نژادپرستی به پدیده استعمار ختم نشد. همان‌طور که فوکو نیز اشاره می‌کند، مدتی بعد «مدل استعماری در خود مرکز امپریالیسم اعمال شد» و در نتیجه «نژادپرستی قومیتی» جای خود را به «نژادپرستی درونی» داد که «کارکردش نه بر مبنای تعصب یا دفاع از گروهی خاص در برابر دیگر گروه بود، که بر شناسایی تمامی افراد داخل کشور متمرکز می‌شد که تهدیدی بالقوه علیه ساختار حاکم به شمار می‌رفتند» (۳۱۷).

طبقه‌بندی نژادها به نژاد برتر و پست در گفتمان زیست-سیاست این امکان را فراهم آورد که ساختار قدرت خود را پیوسته در نوعی وضعیت استثنایی تعریف کند و غالب ناکاستی‌ها و عدم کفایت خود را پیامد حضور نژاد پست تعبیر کرده و بدین ترتیب از خود در برابر هجمه عمومی دفاع کند. این حرکت تدافعی غالباً با معرفی این نژاد به اصطلاح پست‌تر به منزله دشمن داخلی و به صورت اعمال خشونت قانون‌مند علیه آنها بروز می‌کرد که به بازظهور پدیده هومو ساکر در عصر حاضر منجر شد؛ حادثه یازده سپتامبر نقطه عطفی در بازتعریف پدیده هومو ساکر در غرب بود؛ اگرچه از نظر آگامبن در نظام نئومپریالیسمی معاصر همه افراد در هر لحظه -- فارغ از مسأله نژاد، مذهب و جنسیت -- پتانسیل تبدیل شدن به هومو ساکر را دارا هستند (۱۱۵)، اما پس از ۹/۱۱ به مذهب نقش تعیین‌کننده‌تری از قبل در تبدیل افراد به هومو ساکر داده شد.

ژیژک در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا در جنگ هستیم؟ آیا دشمن داریم؟» (۲۰۰۲) به تفصیل به موضوع پیدایش وضعیت استثنایی در عصر حاضر می‌پردازد و رابطه آن را با بازظهور اقلیتی به نام «هومو ساکر» در غرب بررسی می‌کند. ژیزک با اشاره به اینکه وضعیت حال حاضر جهان نوعی وضعیت استثنایی است به تقابل دوگانه «دوست/دشمن» در نظریه کارل اشمیت^۱ می‌پردازد و معتقد است که منظور از مجرم/دشمن در عصر حاضر موجودی نامرئی و غیربومی است که همواره در حال توطئه علیه دولت‌ها است و دولت‌ها برای مقابله با ترورهای فرضی این موجود ناگزیر از اعلام وضعیت استثنایی هستند؛ حال آنکه به گفته انتونی داوون^۲ در گذشته وضعیت استثنایی و یا حکومت نظامی معمولاً در زمان جنگ اعلام می‌شد؛ اما بشر در غیاب جنگ واقعی به جنگ سرد روی آورد تا همچنان وضعیت استثنایی را حفظ کند؛ [...] تحت شرایط امروزی، وضعیت استثنایی زیر سایه شوم تروریسم به‌طور روزافزونی گسترش یافته است و دولت مرکزی، در نتیجه، به صدور قوانینی مجبور می‌شود که از آن طریق شهروندان خود را کنترل، رصد و محدود کند؛ [...] قوانینی در راستای تبدیل هریک از شهروندان به یک هومو ساکر بالقوه. (۱۱۱)

تئوری توطئه، پس از جنگ جهانی دوم از چنان اهمیت ویژه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار شد که دولت‌های غربی بر آن شدند تا با پایان جنگ سرد

1. Carle Schmitt

2. Antony Downey

و کمرنگ‌شدن کمونیسیم— به منزلهٔ اصلیت‌ترین آماج تنفر غرب— دشمن فرضی جدیدی را در این دوره جایگزین سرخ‌ها کنند. این دشمن، فارغ از ماهیت وجودی آن، باید از یک سو نامرئی بود— زیرا منبع تهدید باید همواره ناشناخته باقی بماند— و از سوی دیگر غیربومی و «دیگری» تا فرضیهٔ ترور کامل شود (همان ۱۱۲). دگربودگی^۱ گروه‌های اقلیت در دوران غرب پسا- استعمار از یک سو و عدم شناخت آنها از سوی جامعهٔ غربی این گروه را بیش از پیش به بهترین گزینهٔ جایگزین برای فرضیهٔ دشمن فرضی در غرب لیبرال تبدیل کرد؛ چراکه هر جامعه در راستای حفظ وحدت داخلی خود نیازمند شکل‌گیری «آن چیز ملی»^۲ است که صرفاً در تقابل با دشمن فرضی/نامرئی/خارجی شکل می‌گیرد (ژیژک به نقل از: دین ۴). در واقع «این کارکرد طبیعی شکل‌گیری یک ملت است که بگوئیم ما با آنها فرق داریم» (در آشینخانه ۲۶۸).

بنابراین، نمی‌توان گفت که دموکراسی غربی در تقابل با «دیگری»^۳ خود نیست؛ چراکه بدون این تقابل اصل شکل‌گیری «آن چیز ملی» منتفی خواهد بود، اگرچه مصداق «دیگری» هر زمان و برحسب تغییر شرایط سیاسی و فرهنگی حاکم بر غرب شناور است و از یک گروه اقلیت به گروهی دیگر قابلیت تغییر دارد؛ به‌عنوان مثال، اگر زمانی یهودیان، ایرلندی‌ها و یا ژاپنی‌ها منبع تهدید عمده علیه لیبرالیسم غربی به شمار می‌رفتند، در جریان حادثه ۱۱/۹، اقلیت مسلمان به اصطلاح بنیادگرا (پاکی‌ها- پاکستانی‌ها در داستان علی) جایگزین دشمن‌های نامرئی پیشین می‌شوند. اما آنچه در تمام این دوران‌ها مشابه بوده است رفتار غرب در برخورد با «دیگری» خود است؛ به دیگر سخن، اقدام‌های نژادپرستانه شدید دولت‌ها در غرب در راستای جنگ علیه ترور و مدیریت وضعیت استثنایی در این چند دهه چنان وجه‌ای قانونی گرفته (ژیژک ۳۷۳) که آنچه دولت پیش از این تحت عنوان حقوق شهروندی و یا انسانی متعهد به اجرا و حمایت از آن بوده به بهانه رخداد وضعیت استثناء نادیده گرفته است؛ در این شرایط، «دیگری» تا آن اندازه عضو جامعه غربی به شمار می‌رود که نابودی وی تضمین شود؛ به دیگر سخن، به این گروه تا زمانی خاص حق حضور و بروز در جامعه اعطا می‌شود؛ اما هر زمان که غرب مایل باشد می‌تواند آنها را از این حق محروم و از جامعه مدنی^۴ اخراج و

1. otherization
2. National Thing
3. The other
4. polis

تبعید کند (آگامبن، هوموساکر ۸۰):

از نظر آگامبن وضعیت «دیگری» غرب بی‌شبهات به اقلیت هومو ساکر در یونان باستان نیست: اقلیتی به حال خود رها شده که در نهایت کشتار آنها مسولیت قانونی برای عاملان این جنایت در بر نداشت (همان ۷۹): افرادی که اجازه حیات قانونی نداشتند؛ مردگانی زنده‌نما که از فضای سیاسی معمول و حوزه‌های زندگی بشری و الهی حذف و پیوسته در وضعیت استثنایی غیرقانونی به سر می‌بردند (همان ۱۱۳). این وضعیت متناقض «شهروند غیرشهروند»، «دیگری» غرب را چنان در حالتی بینابینی قانون/ضد-قانون، انسان/غیر انسان و مرگ/حیات قرار می‌دهد که این گروه از یک سو شهروندانی خارج از حوزه قانون مدنی قلمداد می‌شوند و از سوی دیگر تا آن اندازه مشمول قانون می‌شوند که بتوان دستگیری و یا اعدام آنها را توجیه کرد (داونی ۱۱۱).

با در نظر گرفتن مقوله جنسیت این شرایط بیش از پیش پیچیده‌تر می‌شود. از منظر اندرو اسیبانگ^۱ کمتر گروهی مانند زنان اقلیت قادر هستند که به بهترین وجه تصویر واقعی چنین ساختاری را در غرب بازنمایی کنند؛ چراکه سوء استفاده اقتصادی و جنسیتی از این گروه — در قالب دست‌مزدهای پایین و یا کارگری جنسی — نمونه عینی از تعلیق قانون مدنی در غرب و تحمیل نوعی «بردگی مدرن» بر این گروه است (۱۷۱). پر واضح است که این گروه، که از آنها به مولیبر ساکرا^۲ نیز تعبیر می‌شود، «نسخهٔ مونث و جنسیت مدار هومو ساکر هستند» (همان ۱۷۰)؛ اما به دلیل ساختار سلسله‌مراتبی جنسیتی در غرب قادر هستند که بیش از برادران مذکر خود «عمق ماهیت گنگ قانون را آشکار کنند؛ همان حقیقت که قانون [به دلیل وجود اصل وضعیت استثنا] فی‌نفسه و از همان ابتدا [امری] کاملاً جنسیت مدار و منحرف است و بنابراین با تخطی و یا انحراف هریک از این قانون‌گریزان، قانون به نحوی جدی به مخاطره نخواهد افتاد» (اسیبانگ ۱۷۳).

گسترش این وضعیت استثنایی در نهایت به پیدایش نوع جدیدی از حیات، افزون بر «حیات فردی»^۳ و «حیات مدنی»^۴ می‌شود، که آگامبن از آن به «حیات برهنه»^۵ تعبیر می‌کند؛ حیاتی که در آن فرد در سایهٔ شوم ارباب، حذف، تبعید و مرگ روزگار

1. Andrew Asibong
2. Mulier Sacra
3. zoe
4. bios
5. bare life

می‌گذراند و از تمامی حقوق قانونی و جسمانی محروم می‌شود تا آنجا که حتی اجازه حفظ هویت فردی خود را ندارد (آگامبن، هومو ساکر ۱۱۱)؛ چراکه با درهم آمیختن حوزه خصوصی زندگی این افراد با حوزه زندگی اجتماعی و مدنی آنها (همان ۵۶) نوعی فضای جدیدی رقم می‌خورد که آگامبن از آن به «قلمرو نامرئی»^۱ تعبیر می‌کند: فضایی بینابینی، نوعی ناکجاآباد بین خانه و شهر، بین انسان و حیوان و بین فرهنگ و طبیعت که در آن فرد نه تنها اختیاری در شکل‌دهی خصوصی‌ترین امور زندگی خویش نظیر نحوه زیستن و مرگ خود ندارد، بلکه از هر نوع حقوق شهروندی مختص شهروندان جامعه مدنی نیز محروم است (همان ۹۷)؛ چراکه برخورداری از حقوق شهروندی نیازمند شناخت فرد از سوی جامعه است و فقدان حقوق مدنی برای این گروه به معنای نامرئی بودن و عدم شناخت این گروه در عرصه اجتماع تلقی می‌شود. در چنین حالتی است که ساختار قدرت با «زنده‌نگهداشتن» و اعمال کنترل بر نحوه زندگی افراد، بر آداب و رسوم‌های اجتماعی و بدن‌های ایشان قدرت خود را به رخ می‌کشانند (فوکو ۱۵۶) و با واشکنی انگاره دوگانه «خود/دیگری» فضای سوم و بینابینی را رقم می‌زند که از آن در راستای تحکیم قدرت خود سوء استفاده کند. این شیوه اعمال قدرت بسیار خطرناک است، چراکه

قدرتی که نه مرگ بلکه مدیریت زندگی را هدف خود قرار داده است، از سر انسان دوستی چنین نمی‌کند، بلکه علت وجودی قدرت و منطق، اعمال قدرت است که «اجرای کیفر مرگ را بیش از پیش دشوار کرده است.» پس هدف دیگر «نه به کارانداختن مرگ در قلمرو حاکمیت، بلکه توزیع موجود زنده در عرصه ارزش و فایده‌مندی است.» منظور از علت وجودی قدرت یا منطق اعمال قدرت نیز همین است. سرمایه‌داری به چه چیز نیازمند بود؟ افزایش بدن‌ها، افزایش جمعیت‌ها، تقویت آنها و درعین حال قابل استفاده بودن و رام و مطیع بودنشان. شیوه‌ای از اعمال قدرت که بسیار پرخطر است. (آگامبن، استثنایی ۱۲۰)

بنابراین پدیده حیات برهنه، به گفته آگامبن، از یک سو مقوله‌ای کاملاً سیاسی است و از سوی دیگر از عرصه سیاست کنار زده شده است (هومو ساکر ۷)؛ نوعی شمول و حذف هم‌زمان است؛ نوعی قانون‌گریزی قانون‌مدارانه که مفهوم «درون ایستی و برون ایستی»^۲ را به خوبی نمایش می‌گذارد (همان ۸)؛ بازنمایی تناقضی از حضور

1. indistinct zone
2. Being inside out

شهروندان غیرشهروند و غریبه؛ وضعیتی بینابینی که در آن هر شهروند در نوعی "فضای آستانه‌ای به سر می‌برد" (همان ۹)؛ نوعی «جایگاه صفر» که فرد را به ابژه زیست-سیاسی تقلیل می‌دهد و "میزان برخورداری وی از حقوق مدنی و سیاسی" را تعیین می‌کند (ژیژک ۱۶). وجود چنین ساختاری در بطن جامعه غربی نشانه این امر است که نه تنها «قانون بدون استثناء کلامی مرده و بیجان» است (اشمیت به نقل از آگامبن، استثنایی ۱۱۹)، بلکه دموکراسی غربی نیز افسانه‌ای بیش نیست (ژیژک ۴)؛ چراکه به گفته ریچارد اک^۱ «زمانی که دولت‌های دموکراتیک [با حذف سیاسی یک گروه] وضعیت استثنایی را در یک جامعه پررنگ می‌کنند، دموکراسی و دیکتاتوری با هم درمی‌آمیزند» (۳۶۸). در واقع گسترش پارادایم امنیت در دهه‌های اخیر به منزله اصل بنیادین دولت‌های غربی (آگامبن، "امنیت" ۱) در راستای پیشگیری از هر نوع تهدید ممکن سبب شده است که «حیات برهنه» به شکل غالب زندگی در غرب تبدیل شود. در نتیجه این ایدئولوژی، حفظ وحدت داخلی که مبتنی بر اصل هم‌پارچگی فرهنگی/نژادی است از عناصر حیاتی در راستای تامین امنیت داخلی قلمداد می‌شود و بدین ترتیب «دیگری» غربی صرف تفاوت‌های نژادی، قومیتی، مذهبی، جنسیتی خود و بدون انجام هیچ فعالیت مجرمانه از فضای مدنی حذف و محکوم به حیات برهنه می‌شود. در چنین شرایطی نظام غربی به شرطی پذیرای «دیگری» می‌شود (که این امر خود بیانگر بنیادگرایی افراطی غرب است) که تلاش کند «دیگری» نباشد؛ یعنی خود را از صافی فرهنگی گذرانده و تمام ویژگی‌های متمایز فرهنگی، مذهبی و اجتماعی خود، که مرجع هویتی او به شمار می‌روند، را سرکوب کند و با بازنویسی هویتی و «استحاله فردی» نوعی «دیگری ایده‌آل»^۲ را به جای «دیگری واقعی»^۳ به غرب عرضه کند (ژیژک ۱۱).

در چنین حالتی تمدن پسا-جهانی با تحمیل شرایطی ظالمانه خود بر گروهی خاص به حفظ منافع خود در عصر حاضر می‌پردازد. اما نکته قابل توجه آن است که از آنجا که تمدن غربی از همان ابتدا بر مبنای دوانگاره «خود/دیگری» بنا نهاده شده است، بنابراین زیست-سیاست پدیده‌ای نوین نیست و از همان آغاز، مبنای نظام قدرت در غرب بوده است (نقطه افتراق آگامبن از فوکو) و بنابراین حیات برهنه جزء لاینفک تمدن غربی به شمار می‌رود (آگامبن، هومو ساکر ۱۸۱). این امر فی‌نفسه مفهوم شهروند، به

1. Richard Ek
2. ideal other
3. actual other

منزلهٔ سوژه‌ای آزاد و خودآگاه، را در غرب به چالش می‌کشد (همان) و ساختار تمدن را، علیرغم مدعیان آن، امری مبتنی بر خشونت معرفی می‌کند که ماهیتش مبتنی بر حذف «دیگری» است. از این رو هر فرد با توجه به تفاوت‌های هویتی نوعی هومو ساکر بالقوه تلقی می‌شود که می‌تواند قربانی خشونت سیاسی باشد (همان). در چنین فضای خشنی، دموکراسی عین سلطه است و صرف مقولهٔ «کمپ/ اردوگاه کار اجباری» است که باید به جای مفهوم متمدنانهٔ «شهر»^۱ «پارادایم‌های زیستی-بنیادی غرب» را تبیین کند (همان)؛ مقوله‌ای که به خوبی می‌تواند از چگونگی تبدیل زندگی شخصی افراد به امری سیاسی و حذف آنها از حیات مدنی تصویر روشنی ارائه دهد و با مرئی کردن گتوهای پنهان و نانوشتهٔ اجتماعی/ فرهنگی، قوانین فریبدهای نظیر حقوق شهروندی، قانون مدنی و حقوق بشر را به چالش کشد. با آشکار شدن ماهیت شعارمآبانهٔ این قوانین، تلاش غرب در تحقق دموکراسی و تساوی حقوقی به ادعایی صرف تقلیل می‌یابد که می‌تواند هر لحظه و با صرف احتمال تهدید منافع خود در قالب اعلام وضعیت استثنایی و اشکنی شده و با حذف صداهای متفاوت و در نتیجه نامرئی کردن این گروه‌های حیات برهنه را رقم زند.

مقولهٔ کمپ و زیست-سیاست

همان‌طور که اشاره شد با بازظهور حیات برهنه به منزلهٔ الگوی غالب گفتمان نئوامپریالیسمی در غرب، پدیده کمپ ناگزیر به پارادایم زیستی حاکم در عصر پسا-استعمار تبدیل شده است. آگامبن در فصل پایانی کتاب هومو ساکر (۱۹۹۸) پدیده کمپ را محصول مدرنیته و دست‌آورد اقدامات استعمارگرانه نظام لیبرال غربی برمی‌شمرد که برای نخستین بار از سوی دولت‌های استعماری در آفریقا و کوبا شکل گرفت؛ در واقع دولت‌های استعماری در راستای کنترل مستعمره‌های خود و در جهت تامین امنیت اتباع خویش به طبقه‌بندی گروه‌ها در این مناطق پرداختند. معیار طبقه‌بندی این گروه‌ها بر مبنای میزان قابلیت آنها در تهدید ساختار قدرت غربی بود؛ این معیار در نتیجهٔ زمینهٔ توجیه اعلان وضعیت استثناء از سوی قدرت حاکم و همچنین بازظهور گروه هومو ساکر را در بطن اجتماع مدرن فراهم آورد، تا آنجا که قانون این حق را برای خویش قائل شد که خود را تعلیق کند و با کشتن و یا حذف یک گروه، زندگی و امنیت گروه برتر

1. polis

از نظر مذهبی، جنسیتی، قومیتی و غیره) را تضمین کند. نکته قابل توجه آن است که این روند با پایان استعمار متوقف نشد و دولت‌های استعماری سابق این الگوی مدیریتی را در دوران پسا-استعمار و در مرکز امپریالیسم در ابعاد وسیع‌تر و حتی با شدت بیشتر عملی کردند، به طوری که قدرت حاکم سوژه‌های خود را پیوسته کنار می‌زند و به منظور دفاع از اجتماع دست به آفرینش حیات برهنه می‌زند و با شهروندان خود به منزله «خارجی» و دشمن بالقوه رفتار می‌کند. وقتی که منطق کمپ در جامعه فراگیرتر شد، خلق حیات برهنه در فضایی فرای دیوارهای کمپ [اردوگاه کار اجباری] اتفاق می‌افتد و کمپ به منزله پارادایم زیست-سیاسی جایگزین «شهر» می‌شود. [در چنین حالتی] پدیده کمپ فقط به گروه‌های آسیب‌پذیر/محروم منحصر نمی‌شود، بلکه گروه‌های برخوردار و ثروتمند را نیز در قالب تافته‌های جدابافته در بر می‌گیرد. (اک ۳۶۹)

بنابراین از نظر آگامبن پدیده کمپ نمود جغرافیایی وضعیت استثناء در مرکز امپریالیسم و نیاز بیمارگونه آن به کنترل است؛ به دیگر سخن، کمپ نوعی قلمرو جغرافیایی را به تصویر می‌کشد که کلیه حاضران در آن محکوم به حیات برهنه می‌شوند، چراکه هریک به نوعی تهدید علیه امنیت ملی به شمار می‌روند؛ اما نکته قابل توجه در توصیف آگامبن از مفهوم کمپ آن است که کمپ اگرچه مقوله‌ای مکان‌محور است که فضایی مجزا را به ذهن متبادر می‌کند، لیکن به نوعی انحصار صرف در دیوار و نرده محدود نمی‌شود؛ از نظر آگامبن مقوله کمپ می‌تواند در برگیرنده هرگونه "موقعیت مستثنا باشد [...] که با محرومیت از حقوق فردی و انزوای اجتماعی همراه است" (۲۶). از منظر آگامبن در عصر حاضر گروه پناهندگان بانمای محض وضعیت حیات برهنه در غرب هستند (هومو ساکر ۱۴۴)، از این رو می‌توان گفت که محل اسکان این افراد گونه جدیدی از کمپ را به تصویر می‌کشد؛ نوعی اقامتگاه که، بر خلاف تصور ذهنی خواننده از اردوگاه‌های کار اجباری آلمان نازی، به جای آنکه در مکانی دورافتاده در خارج از شهر واقع شده باشد در مرکز امپریالیسم قرار دارد و با فضاهایی نظیر هتل‌ها، رستوران‌ها، دکه‌های غذای خارجی و گتوها تداعی می‌شود؛ فضاهایی که به گفته مارک اوژه، مبتنی بر هویت فردی و تاریخی خاص نمی‌باشد و نوعی پناهگاه موقت به شمار می‌رود (۷۸) که «هویت جمعی» را جایگزین «هویت فردی» می‌کند و هستی فرد را به عناوین موقتی نظیر خارجی، کارگر و تبعیدی تقلیل می‌دهد. این نوع

1. Mark Auge

دگرشدگی— که ناگزیر با عدم شناخت از سوی گفتمان حاکم همراه است— به خوبی با مکان اقامت این گروه‌ها نظیر زیرزمین‌ها، اتاق‌های پشتی، آشپزخانه رستوران‌ها و کارگاه‌های تولیدی باز نمود پیدا می‌کند و نامرئی بودن را نیز در بعد فیزیکی و اجتماعی بر این گروه‌ها تحمیل می‌کند (همان). این امر در عرصه اجتماعی به شکل‌گیری گروه نوینی در جامعه غربی منتج شده است که ناندو سیگونا^۱ از آن به «کمپوندها»^۲ تعبیر می‌کند، «غریبه‌هایی»^۳ که در تقابلی پیوسته با «خودی»^۴ روزگار می‌گذرانند و نمود عینی نژادپرستی پسامدرن و قربانیان وضعیت استثناء هستند (۱۲).

تحلیل و بررسی

در آشپزخانه: روایتی از «کمپوندی» پسامدرن

در آشپزخانه، اثر برجسته مونیکا علی، روایتی دردناک از زندگی هومو ساگرهای پسامدرن در شهر لندن است که به موضوعاتی نظیر نژاد، قومیت، حس‌تعلق و مفهوم شهروندی می‌پردازد و می‌کوشد با برجسته‌کردن این مقوله‌ها و از طریق تمرکز بر وضعیت معیشتی اقلیت پناه‌جو^۵ و طبقه کارگر در انگلستان گفتمان زیست-سیاست ساختار نئولیبرالیسمی غرب را به چالش کشد؛ اثر علی شرح زندگی جوان انگلیسی حدوداً چهل و دو ساله‌ای به نام گابریل لایت فوت^۶ است که به‌عنوان سرآشپز در رستوران هتلی در لندن مشغول به کار است و در عین حال تلاش می‌کند که با همکاری یک نماینده چپ‌گرا رستوران خودش را دایر کند. گابریل در خانواده‌های کارگر در شمال انگلستان در لنکشر^۷ به دنیا آمده است. پدر گابریل که کارگر کارخانه ریسندگی بوده در حال حاضر از سرطان رنج می‌برد و مادرش هم سال‌ها پیش مرده است. گابریل نامزدی به نام چارلی دارد که خواننده باشگاه شبانه است و قرار است به زودی با گابریل ازدواج کند.

بخش عمده روایت داستان همان طور که از نام اثر نیز مشخص است در آشپزخانه

1. Nando Sigona

۲. Campzens بر وزن واژه شهروند (Citizen)

3. outsiders

4. the insider

5. migrants

6. Gabriel Lightfoot

7. Lancashire

هتل امپریال، هتلی خیالی، در مرکز شهر لندن اتفاق می‌افتد که به گفته گابریل "از هر نقطه‌ای از دنیا نماینده‌ای در آن وجود دارد" (آشپزخانه ۹۹). آشپزخانه هتل تصویری سمبلیک از لندن چندفرهنگی است که از آن طریق مونیکا علی می‌کوشد که "زندگی «پناهجویان غیرقانونی»^۱ را به نمایش بگذارد: همان گروه اقلیتی که به آنها نه حق اقامت و کار داده می‌شود و نه اجازه خروج" (تورسان و آپستون ۱۲۰). افزون بر آن، انتخاب هتل امری هوشمندانه از سوی نویسنده است تا برخورد استعمارگرانه دولت بریتانیا را نسبت به مهاجران اجباری (پناهجویان) به نمایش‌گذارد، همان پناهجویان و پناهندگان سیاسی که در آغاز دهه نود میلادی و در پی فروپاشی کمونیسم و تغییر نظم جهانی از بسیاری از کشورهای مشترک المنافع به اجبار و تحت تأثیر وعده‌های دروغین دموکراسی غربی به اروپا مهاجرت کردند (همان) و در برزخ حیات برهنه گرفتار شدند. شخصیت‌های اثر علی مصداق همان مهاجران جدیدی هستند که به گفته حنیف کریشی^۲ "در تخیل جمعی اروپائیان چیزی شبیه آدم فضایی محسوب می‌شوند. [...] نمونه‌ای از نامردگانی که نه می‌توان آنها را هضم کرد و نه می‌توان آنها را بالا آورد" (۲-۱). روایت با تمرکز بر زندگی گابریل، از گذشته تا کنون، به خواننده این امکان را می‌دهد که از یک سو با حدود سه دهه تاریخ انگلستان و نحوه برخورد دولت انگلیس با پناهجویان آشنا شود و از سوی دیگر حقیقت وضعیت استثناء و واقعیت حیات برهنه گروه‌های اقلیت را به وضوح مشاهده کند. به علاوه خواننده با چهره جدیدی از لندن مواجه می‌شود، شهری که تحت تأثیر نظام اقتصادی نئولیبرالیسمی در دهه‌های اخیر بیشتر شبیه به هتلی بزرگ میماند که صرفاً برای مدتی کوتاه و غالباً از طریق غیرقانونی (به منظور تامین نیروی کار ارزان خود) پذیرای پناهجویان است، بدون آنکه هیچ نوع حقوق شهروندی و یا انسانی برای آنها قایل شود:

از نیمه دوم دهه هشتاد میلادی انگلستان شاهد مهاجرت اجباری افرادی از کشورهای جنگ‌زده آفریقای، فقیر آسیای شرقی، پساکمونیسمی اروپای شرقی و دیگر جاها بوده است که از آنها به پناهجو تعبیر می‌شود تا مهاجر؟ چرا که بر خلاف گروه مهاجران که سختی سفر را تحمل کرده‌اند تا بمانند و به منزله شهروند انگلیسی شناخته شوند، گروه پناهجویان غالباً آمده‌اند که مدتی بمانند و سپس باز گردند. برخورد کشور میزبان

1. Sans-Papiers
2. Hanif Kureishi
3. immigrants

نسبت به آنها شبیه مهمانان خوانده یا ناخوانده موقت است و از این رو انتظار می‌رود که این [گروه] مهمان‌نوازی ناخواسته [انگلستان] را با انکار حقوق انسانی خود و همچنین زندگی کارگری جبران کنند. (تورسان و آپستون ۱۱۶)

داستان با کشف جسد یوری^۱، دربان شب اوکراینی، در هتل امپریال آغاز می‌شود. جسد خون‌آلود وی را یکی از خدمه، بنی^۲، وقتی برای آوردن سم موش به زیرزمین هتل می‌رود پیدا می‌کند: "یوری در زیرزمین زندگی می‌کرد؛ تشکی و مقداری خرت و پرت داشت که همگی در آن سوی لوله‌های فاضلاب قرار داشتند" (آشپزخانه ۲۱). مرگ یوری ناگزیر پای بازرسان جنایی را به هتل باز می‌کند. کلیه خدمه آشپزخانه باید مورد بازپرسی قرار گیرند، اما از آنجا که بازرسان می‌دانند غالب این افراد پناهجویانی غیرقانونی هستند و به این علت شاید حاضر به همکاری نباشند به آنها اطمینان خاطر می‌دهند که این یک پرسش و پاسخ صرف است و اینکه "آیا مجوز قانونی اقامت دارید یا نه، به ما ربطی ندارد" (آشپزخانه ۲۵). از میان خدمه رستوران پلیس فقط نمی‌تواند با زن پناهجویی به نام لینا^۳ صحبت کند؛ چراکه وی فقط برای مدت کوتاهی در قسمت ظرفشویی رستوران کار کرده و از شب قتل یوری به بعد ناپدید شده است و هیچکس از محل اقامت وی خبر ندارد. سرنخی از قاتل پیدا نمی‌شود و خدمه ادعا می‌کنند که از زندگی خصوصی یوری هیچ اطلاعی ندارند تا به خانواده‌اش خبر دهند؛ حتی بعضی خدمه معتقدند که "تنهایی بود که یوری را کشت" (آشپزخانه ۲۸). در همین زمان است که گابریل ناگهان متوجه می‌شود که گلیسان^۴، مدیر رستوران، زیرزمین را به یوری اجاره می‌داده و در عوض تشک نیز هزینه اضافی دریافت می‌کرده است. کشف این واقعیت در فضای تاریک و گرفته آشپزخانه تصویری را به ذهن گابریل تداعی می‌کند که بی‌شبهت به کمپ آگامبن نیست: "گیب [گابریل] در حالی که به در قفل و زنجیر شده پشتی و پنجره‌های تاریک و زرده‌دار نگاه می‌کرد با خودش فکر کرد عجب جاییه اینجا. عجب جاییه: زندون هست، دارالمجانین هست، سالن اجتماعات هست" (آشپزخانه ۲۴). در این برزخ مدرن هیچ کس حتی گابریل درباره گذشته و وضعیت خدمه‌اش — سلیمان هندی، اوونا جامائیکایی، نیکولای روسی، بنی کنگویی، ایوان و ویکتور — چیزی نمی‌داند.

1. Yuri
2. Benny
3. Lena
4. Gleeson

حتی مطمئن نیست که اسم واقعی آنها همان چیزی باشد که ادعا می‌کنند؛ چراکه به گفته بنی، احتمالش بسیار است که آنها نیز شبیه یوری از ترس اخراج شدن و آزار پلیس شماره بیمهٔ قلبی به نام فرد دیگری بخرند تا در ظاهر حق اقامت قانونی داشته باشند: هرکسی می‌تواند شمارهٔ بیمه ملی بخرد؛ پاسپورت بخرد؛ هویت بخرد و حتی داستانی دربارهٔ زندگی‌اش بخرد؛ [چراکه] اگر فکر کنی که داستانت به قدر کافی تأثیرگذار نخواهد بود، اگر نگران هستی که رنج‌ها و دردهایت برای دریافت اجازهٔ اقامت در این کشور کافی به نظر نخواهد رسید، می‌توانی داستانی بخری و با خودت به دفتر دولت در کرویدون ببری. داستان‌های سومالیایی بیشترین قیمت را دارند. (آشپزخانه ۱۱۶)

سختگیری‌های مهاجرتی در غرب بیش از پیش این گروه را به وضعیت حیات برهنه محکوم کرده است، به طوری که فرد برای بقای صرف باید بجنگد و حتی اگر همچون یوری در این روند کشته شود اتفاق خاصی نمی‌افتد و پرونده‌اش بی‌نتیجه مخومه می‌شود؛ چراکه از یک سو زندگی این گروه ارزش چندانی ندارد تا وقت و هزینهٔ ملی صرف آنها شود؛ از سوی دیگر، چون این افراد هویت خود را تغییر داده‌اند کسی نمی‌تواند ادعایی در قبال آنها داشته باشد. به علاوه این گروه به راحتی قابل جایگزینی با افراد جدید هستند و مادامی که منافع اقتصاد نئولیبرال تامین شود حذف آنها مشکلی تلقی نخواهد شد:

مکان‌هایی نظیر هتل‌ها، کارگاه‌ها، بیمارستان‌ها، فاحشه‌خانه‌ها و جبهه‌های جنگ فضاهایی هستند که در آنها کار ارزان قیمت، که غالباً از سوی مهاجران قانونی و غیرقانونی انجام می‌شود، نه تنها ارائه می‌گردد، بلکه لازمهٔ حیات آن فضا به منزلهٔ یک تشکیلات اقتصادی مولد و پول‌ساز است. (پراکتر ۲۱۲)

از این رو به نظر می‌رسد که چرخه اقتصادی دولت نئولیبرال خود پدیدآورندهٔ این شرایط است؛ تشکیلات اقتصادی از این دست چنان درآمدزا هستند که به نظر می‌رسد که نظام سرمایه‌سالار، علی‌رغم ادعاهای مساوات‌طلبانهٔ خود، با پیشگیری علنی از ورود قانونی پناهجویان به عمد آنها را به شبکه‌های غیررسمی اقتصاد نظیر هتل‌ها، رستوران‌ها، کارگاه‌های خیاطی، کارگاه‌های زیرزمینی و تولیدات قاچاق تزریق می‌کند (گراهام ۱۱۹): "کی از آشپزخانه سر در می‌آورد [جز] وصله‌های ناجور، روان‌پریش‌ها، پناهجویان، علاقه‌مندان به هنر آشپزی و هرکه نیازمند یک شغل صرف است" (آشپزخانه ۱۳۹). چنین برخوردی از جانب غرب سبب شده است که کمپ به مهم‌ترین ساختار

زیست-سیاسی غرب در نظام نئولیبرالیسمی اخیر تبدیل شود:

آنچه اتفاق می‌افتد در واقع آن است که قاچاقچیان از طریق مسیرهای قانونی مهاجرت و ویزای کاری اقدام می‌کنند، اما هزینه‌هایی را برای ترتیب دادن کارها مطالبه می‌کنند که کارگران را قبل از رسیدن به انگلستان به آنها مقروض می‌کند. [از این رو] بعضی وقت‌ها مدارکشان گرو گرفته می‌شود؛ در خانه‌های درجه پایین اسکان داده می‌شوند، [ولی] ناگزیر از پرداخت هزینه‌های هنگفت هستند؛ برای آمد و شد به محل کار، برای این، برای آن و غیره باید هزینه بپردازند. [افزون بر آن قربانی] تهدید و سوء استفاده، از هر نوع که فکرش را بکنی، می‌شوند؛ فراموش نکن که این افراد غالباً نمی‌توانند خوب انگلیسی صحبت کنند و به حقوق خود آگاه نیستند. می‌توان گفت که دربان شما شاید یک قربانی باشد. شاید هم نباشد. [...] این مساله همه جا همین‌طور است. پدیده‌ای است فراگیر، [در واقع] مساله‌ای بنیادی است. شاید داستان عجیبی در این باره از رسانه‌ها بشنوی، اما آن فقط مشتکی از خروار است. (آشینخانه ۳۱۰)

ردناکتر، این واقعیت است که از آنجا که این گروه از حقوق اولیه انسانی در غرب محرومند، دوانگارهٔ انسان/حیوان در رابطه با وضعیت معیشتی آنها صدق نمی‌کند (یوری در فاضلاب هتل در کنار موش‌ها زندگی می‌کند و یا نیکولای در انبار می‌خوابد) و معمولاً گفتمان حاکم بر رابطهٔ بین‌گروهی این افراد تا سطح قانون بقاء حیوانی (هدف وسیله را توجیه می‌کند) تنزل می‌یابد و گفتمان اخلاق را به چالش می‌کشد؛ به دیگر سخن، از آنجا که نظام سرمایه‌سالار غربی نوعی دگربودگی را بر آنها تحمیل می‌کند، این افراد در راستای بهبود وضعیت معیشتی و رهایی از برزخ موجود، ناگزیر از فعالیت‌های غیراخلاقی می‌شوند و بیش از پیش کلیشه‌های رایج مربوط به فساد اقلیت پناهجو را تقویت می‌کنند. در این گونه فعالیت‌ها غربی‌ها غالباً با استثمار اقلیت پناهجو و با وعده‌هایی نظیر ارائهٔ پاسپورت و یا اقامت دائمی به آنها، به تشکیل گروه‌های مخوف فساد، باندهای تبه‌کاری قاچاق انسان، برده‌های جنسی و یا مواد مخدر اقدام می‌کنند. گویا "رویای پناهجویان-- یعنی حق عبور از مرزها و برخورداری از حقوق شهروندی در ملتی جدید-- صرفاً در صورت هم‌دستی با اقتصاد خون‌آشام پناهجویان غیرقانونی امکان پذیر می‌شود" (تورسان و آپستون ۱۱۹).

مونیکا علی در قالب داستان لینا، دختر پناهجوی هیجده ساله بلاروسی، و یا دیگر دخترانی که از سوی ایوان و گلیسان تجارت می‌شوند به بازتاب عمق این فاجعه می‌پردازد. داستان لینا و دخترانی که قرار است گذشته وی را تجربه کنند شرایطی بدتر از هومو ساکراهی پسامدرنی چون یوری را به نمایش می‌گذارد. این زنان مصداق مولیبر ساکراهایی هستند که به گفته آسیبانگ حیات برهنه آنها در نتیجه مقوله جنسیت تشدید شده است. در واقع لینا "هومو ساکری است که به ابژه جنسی تقلیل پیدا کرده، تا جایی که به تدریج در هیأت شیای مسخ شده در می‌آید که پیوسته مورد تجاوز قرار می‌گیرد، شکار می‌شود، شکنجه می‌بیند و [در نهایت] کشته می‌شود" (آسی بانگ ۱۷۳)؛ گویا "جهان زیرزمینی پناهجویان آنها را ابتدا به غیر انسان تبدیل می‌کند و سپس از صحنه کنارشان می‌زند" (تورسان و آپستون ۱۲۱). این تجربه مسخ در واقع همان ویژگی است که لینا را از دید گابریل به موجودی انسان‌نما تبدیل کرده است؛ شخصیتی زومبی مآب که گویا در مرز حیات و مرگ روزگار می‌گذراند و در دوانگاره مطلق‌گرایانه «انسان/شبح» جایگاهی ندارد: "مشاهده لینا در عرض اتاق بی‌شباهت به دیدن رویا با چشمان باز نبود. حتی اگر لینا از وسط دیوار هم رد می‌شد برای گابریل تعجب‌آور نبود" (آشپزخانه ۳۰۴).

لینا که پس از قتل یوری ناگهان ناپدید شده بود، یک شب به‌طور کاملاً تصادفی با گابریل در خیابان رو به رو می‌شود. گابریل در ابتدا لینا را به منظور کشف راز مرگ یوری و سپس از روی ترحم به آپارتمانش دعوت می‌کند. اولین تصویر گابریل از لینا زن جوان تکیده‌ای است در لباس مردانه که ساکی مسافرتی بر دوش دارد؛ همان تصویر تکراری پناهجویی خانه‌بدوش که دنبال مکانی برای گذران شب است. از این رو قابل پیش‌بینی است که لینا دعوت گابریل را بپذیرد و به منزلش برود. لیکن نکته دردناک این حضور، پیشنهاد تن‌فروشی لینا در ازای اقامت شبانه به گابریل است؛ این پیشنهاد چنان راحت از سوی لینا مطرح می‌شود که گویا امری بسیار طبیعی و مرسوم است. لیکن گابریل آن را رد می‌کند و هدفش را کمک صرف به لینا عنوان می‌کند. گابریل بعداً متوجه می‌شود که لینا برای مدتی پنهانی در زیرزمین با یوری زندگی می‌کرده است تا پیدایش نکنند. گابریل در ابتدا علت اختفای لینا را ترس از پلیس و اخراج از انگلستان فرض می‌کند؛ اما وقتی لینا به اصرار گابریل ماجرای زندگی خود را از بدو ورود به انگلستان تعریف می‌کند، آنقدر این ماجرا برای گابریل مخوف به نظر می‌رسد که گویا

تا کنون در کشور دیگری زندگی می‌کرده است و این مسایل صرفاً در داستان‌های فانتزی و فیلم‌های وحشت امکان‌پذیر است. وقتی گابریل متوجه می‌شود که همان رویای فریبنده آزادی و دموکراسی که لینا را به انگلستان کشانده است به بردگی جنسی وی و کار در فاحشه‌خانه‌ها ختم شده است، به یکباره به ماهیت واقعی نظام نئولیبرالیسمی و اهداف نژادپرستانه رسانه‌ها پی می‌برد و علت تمرکز دهه اخیر بر «جنگ علیه ترور» و موضوعاتی نظیر تفاوت‌های قومیتی، مذهبی، نژادی و فرهنگی را به وضوح درک می‌کند. در این زمان است که ماهیت وضعیت استثناء اعلام‌شده از سوی دولت بریتانیا و اهداف اقتصادی پشت پرده آن برای گابریل آشکار می‌شود:

— [چارلی]: در حالی که اونجا نشستیم به این فکر می‌کنم که اگه یک بمب اونجا باشه چی؟ بعد وضع بدترم میشه. توی دور و برم [...] چشمام دنبال پوست تیره، ریش و بارانی گشاد می‌گرده. [...] این موضوع [انگار] همیشه تو ذهنمونه. اینطور نیست؟ دقیقاً این روزها کار رسانه‌ها همینه. همش از این چیزا می‌شنویم.

— [گیب]: آره، درسته؛ اما هر نسلی این موضوع را تجربه کرده، همیشه یه چیزی هست، یک تهدید بزرگ.

— [...] آره ولی شرایط الان به دشمنی علیه خودمون منجر می‌شه.

— یک دشمن داخلی [...].

— درست میگي؛ ولی نه؛ اون نمیتونه حلقه اسلام‌گرایان تو بیرمنگام باشه، نه نمیتونه؛ به وضوح همیشه گفت دشمن کیه. نمیتونیم مطمئن بشیم که از خود ماها نباشه. [...] انگشتمون همیشه به سمت دیگران بوده تا خودمون. [...]

— این موضوع همش یه مساله گنگ و قاطی پاتیه، توی یه جنگ واقعی، حتی تو جنگ سرد هم می‌شد فهمید که دشمن کیه و [اون وقت] همه چیز معنانش مشخص می‌شد؛ مثل یه داستانی که اول و وسط و آخر داره و میشه گفت آخرش می‌خوای چه جوری تموم بشه. اما الان قصه، قصه خوبی نیس؛ پیرنگ داستان همه جا پخش و پلاست. (آشینخانه ۱۴۱)

پیامد این امر برای گابریل از یک سو آگاهی از علت تأکید دولت بر دوانگاره انگلیسی / غیر انگلیسی (در اینجا پاکي: پاکستانی) و یکپارچگی بریتانیای کبیر است؛ همان حس یکدستی قومیتی که به گفته پدرش، تد، و نانا، از سوی این پناهجویان درهم ریخته

است: "تد گفت: بریتانیای کبیر. کمتر کسی دیگر از این عبارت استفاده می‌کند. بریتانیای متحد؛ دیگر چندان متحد نیستیم. بریتانیا دارد به فنا می‌رود گیب، به فنا" (آشپزخانه ۱۷۸). از سوی دیگر، تغییر ذهنیت وی درباره ماهیت پایتخت امپراطوری جهان است: "لندن، بر خلاف تصور عامه، دیگر مغز متفکر کشور نمی‌شد؛ به طور حتم قلبش هم به شمار نمی‌رفت. لندن به مثابه شکمی بود که امعا و احشای آن پیوسته در حال فعالیت بود: در حال هضم، جذب، دفع، تولید و بازتولید انرژی" (آشپزخانه ۲۲۸). در کنار شهر لندن که توریستها آن را با دوربین‌های دیجیتال و لب‌های خندان به ثبت رسانده‌اند، مونیکا علی می‌کوشد لندن دیگری را به تصویر کشد؛ شهری با مزارع کار اجباری، آشپزخانه‌های تاریک و روسپی‌خانه‌ها که بیشتر به قلعه‌های مخوف داستان‌ها گوتیک شباهت دارند تا قصرهای رویایی رومانس‌ها؛ شهری با دخمه‌های زیرزمینی، شب‌های انسان‌نما و زومبی‌های سرگردان که نه مرگ آنها را می‌خواهد و نه به بقا امیدوار هستند. چارلی، نامزد گابریل، بعد از باخبر شدن رابطه لینا با گابریل وی را ترک می‌کند، ولی لینا همچنان در آپارتمان گابریل می‌ماند چون از گابریل قول گرفته است که پاول پاشا را برایش پیدا کند. پاول مرد جوان و خوش‌قیافه‌ای است که لینا برای پیدا کردن وی به انگلیس آمده است و ادعا می‌کند که برادرش است؛ اما گابریل فکر می‌کند لینا دروغ می‌گوید و پاول نامزد لینا است. لینا تنها چیزی که از پاول دارد یک قطعه عکس است که به گابریل نشان می‌دهد. اما چون گابریل به لینا قول داده است که پاول را پیدا کند جاهای مختلف لندن را جستجو می‌کند. در یکی از شب‌ها زمانی که که گابریل در حال برگشت به خانه است، ناگهان فردی شبیه پاول را در خیابانی نزدیک هتل می‌بیند که همراه با دیگر مهاجران غیرانگلیسی در حال سوار شدن ماشینی با آرم هتل امپریال است. گابریل از سر کنجکاوی که مینی‌بوس هتل آن موقع شب با آنها چه کار دارد مخلوط با دیگران وارد ماشین می‌شود. مینی‌بوس مسافران را طبق برنامه در خارج از شهر نزدیک جایی که بسیار شبیه منطقه‌ای نظامی است پیاده می‌کند؛ گابریل نمی‌داند آنجا کجاست؛ انگار "در بعد دیگری از تاریخ قرار دارد. گویا با یک اتوبوس [وارد دنیایی جدید شده] جهان آشنا را پشت سر گذاشته است" (آشپزخانه ۳۶۹). به محض رسیدن به سوله افراد به سرعت خود را روی زمین می‌اندازند تا تشکی پیدا کند. صبح‌هنگام گابریل متوجه می‌شود که نزدیک مزرعه‌ای پیاده شده‌اند. افراد صبح زود به سمت

مزرعه هدایت می‌شوند تا طبق معمول سبزیجات را جمع‌آوری و بسته‌بندی کنند، سپس غذا بخورند و پس از کسر هزینه غذا، محل خواب (همان سوله‌ای سرد و تاریک) و کرایه حمل و نقل، دستمزد ناچیزی دریافت کنند و به شهر بازگردند. به نظر می‌رسد که همه مردان و زنانی که آنجا هستند شرایط را می‌دانند و صرفاً گابریل در این میانه تازه کار است و نمی‌تواند از پس کارها به خوبی برآید. در این هنگام است که گابریل با اولک، مرد میانسال اوکراینی، آشنا می‌شود. گابریل از صحبت‌های اولک متوجه می‌شود که وی ابتدا در کار ساختمان‌سازی و سپس بسته‌بندی گوشت فعال بوده است، ولی به علت مزد پایین و کار زیاد با کارفرماهای خود در هر دو جا درگیر شده و الان ناگزیر از کارکردن در مزرعه است. اولک علت حضورش در انگلستان را اجبار اقتصادی و از دست دادن شغل در کشور خود برمی‌شمرد و از آرزوی دیرینه‌اش برای بازگشت می‌گوید.

جذابیت شخصیت اولک به آن علت است که وی نیز بعد دیگری از زندگی پناهجوی پسامردن را برای خواننده به تصویر می‌کشد— همان روایت استعمار اقتصادی نظام سرمایه‌دار نئولیبرالیسمی و اجبار به مهاجرت به مرکز امپریالیسم برای کسب درآمد؛ وی نیز مانند نیکولای (پناهنده سیاسی)، لینا (پناهنده فرهنگی) و بنی (جوان جنگ‌زده کنگویی) "در لندن گیر افتاده است؛ اما دولت انگلیس نه مدارک اقامت به وی می‌دهد و نه پاسپورت خروج و بازگشت وی را برای جایی که آرزویش را دارد [صادر می‌کند]" (تورسان و آپستون ۱۱۸)؛ اسارت در این برزخ اولک را همانند دیگر پناهجویان به «کمپوندی» صرف تقلیل داده که "از نظر سیاسی و فرهنگی از سوی جامعه انگلیس طرد می‌شود؛ ولی از نظر اقتصادی حضورش ناگزیر است" (همان). در واقع وجود شخصیتی چون اولک به مونیکا علی این امکان را می‌دهد که مفهوم «کمپوندی» را در سه بعد کلی این مقوله بازنمایی کند: نه تنها از جنبه فضای فیزیکی و فرهنگی بلکه از منظر اقتصادی.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، حوزه حضور و بروز پناهجویان در غرب از لحاظ فضای فیزیکی محدود به گتوها، آشپزخانه‌ها، کارگاه‌های تولیدی و یا هتل است؛ همان «لامکان‌هایی» که به گفته اوژنه وقتی فرد به آنها وارد می‌شود ناگزیر از بند تمام تقیدهای هویتی معمول رها می‌شود و در آن لحظه کسی بیش از آنچه

تجربه می‌کند نیست: یک مشتری، یک راننده یا یک مسافر. [...] گویا وی برای یک لحظه همانند فرد طلسم‌شده‌ای طعم لذت منفعلانه بی‌هویتی و بازیگری آگاهانه را می‌چشد. (به نقل از طاهری ۱۸۰)

از آنجا که این فضاها مکان‌هایی انسان‌مدار به‌شمار نمی‌روند و صرفاً محلی برای گذار هستند (همان ۱۸۲)، ساکنان شبیح‌مانند آنها نیز جزئی از جامعهٔ متمدن محسوب نمی‌شوند و ناگزیر محکوم به حیات برهنهٔ هومو ساکری می‌شوند. این امر در حالی در جریان است که از نظر اقتصادی اقلیت پناهجو در غرب همواره مسولیت سخت تولید و فراهم آوردن نیروی کار ارزان را عهده‌دار بوده است؛ تا آنجایی که چرخه اقتصاد غرب سال‌ها است که به دست مهاجران می‌چرخیده است. اما سیاست‌های نژادپرستانه و منفعت‌طلبانهٔ نئوامپریالیسم به غیر از استثمار این گروه و بردگی آنها در اقتصادهای زیرزمینی (قاچاق انسان، روسپی‌گری، باندهای تبه‌کاری) حاصلی در پی نداشته‌اند. در نتیجه، این گروه، علیرغم آنکه دائماً در تلاش و حرکت است، لیکن همواره با نوعی سکون/عدم تغییر در وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود مواجه است (گراهام ۱۱۴). در همین راستا و با توجه به محدودیت‌های اقتصادی حاکم بر زندگی این گروه و همچنین عدم توانایی (و یا به عبارت بهتر عدم اجازهٔ غرب) بر دستیابی این گروه به استانداردهای معیشتی متمدانه، این افراد نه تنها در زمرهٔ «شهروند قانونی» غربی محسوب نمی‌شوند، بلکه هیچگاه نمی‌توانند شهروند فرهنگی شمرده شده و همواره محکوم به حیات در مرز «خود/دیگری»، «غریبه/آشنا» و به‌طور کلی قلمرو نامرئی هستند: همان فضایی که خارج از دوانگارهٔ تمدن/بردگی است؛ همان "ذرهٔ کوچک اکنون که ما بین آینده‌ای [است] که هرگز از راه نخواهد رسید و گذشته‌ای که غیرقابل دسترس است" (آشپزخانه ۳۲۵)؛ همان اضطرار بین حذف/شمول، بین اخلاق/حیوانیت و بین «سوژه/ابژه»؛ همان تجربهٔ آستانه‌ای و بینابینی که همزمان نوعی امید به رهایی و استیصال ناشی از بردگی را به تصویر می‌کشد.

اما اوج مفهوم کمپوندی را می‌توان در رابطه با شخصیت اصلی داستان، یعنی گابریل، مشاهده کرد. این امر دقیقاً یادآور گفته آگامبن است که در گفت‌وگو با نئولیبرالیسم سرمایه‌محور «هومو ساکری» به معیارهایی نظیر جنسیت، مذهب و نژاد وابسته نیست و می‌تواند سرنوشت بالقوه تمامی افراد باشد. سرگذشت گابریل، با وجود آنکه وی مردی انگلیسی، سفیدپوست و یکی از «خود/ما» است بی‌شبهت به نسخهٔ زندگی یوری،

بنی، لینا و اولک نیست— "همه زندگی ام مهاجر بودم. همه زندگی ام. مشکل من هم همین. اعتراف می‌کنم. از یه شهر به شهر دیگه؛ از یه شغل به شغل دیگه" (آشپزخانه ۳۵۵)— و به حیات برهنه ختم می‌شود؛ گابریل مصداق عینی فردی است که "در برزخ شناسا و ناشناس، شناخته شده و ناشناخته‌ها سرگردان است و در آخر از فعل شناختن دست می‌شوی" (منتخبی بخت ور ۲۴۶). با این تفاوت که اگر آنها از ابتدا «خارجی»، «دیگری» و منبع تهدید محسوب می‌شوند، گابریل با شورش علیه گفتمان خشن قدرت و تهدید ساختار آن از سوی این گفتمان به نوعی دگربودگی محکوم می‌شود. تلاش گابریل برای افشای تجارت کثیف دختران مهاجر از سوی گلیسان، اعتراض به صاحب‌کار مزرعه (که بعداً متوجه می‌شود برادر گلیسان، مدیر هتل، است) به علت دستمزد کم کارگران خارجی و یا کتک‌زدن فرودر^۱ به علت سوء استفاده‌های جنسی وحشتناک وی از لینا نمونه‌هایی از به چالش کشیدن ابعاد مختلف نظام نئولیبرالیسمی است. ساختاری که به گفته شریک آینده گابریل، رولاند، سبب شده است تمام دغدغه افراد "داشتن یک زندگی شاهانه باشد. [...] همه ما مسحور پول شدیم؛ بله، شیفته آن" (آشپزخانه ۲۳۳، ۲۲۷)؛ این تفکر منتج از ایدئولوژی پوزیتیویستی نه تنها به بیگاری پناهجوی خارجی و "بردگی مخصوص قرن ۲۱: یعنی تصرف پاسپورت، کار به ازای بدهی، تهدید به اعمال خشونت و این جور چیزها،" و در نهایت قربانی شدن آنها ختم می‌شود (آشپزخانه ۲۴۰)، بلکه تمامیت هویت قومیت سفید را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ چراکه حکومت سرمایه‌سالار ناگزیر نوعی تجربه بینابینی— بین دموکراسی/ دیکتاتوری، انسانیت/ سببیت، انسان/ حیوان، زنده/ مرده، اخلاق/ ضد اخلاق و شهروند/ غیر شهروند— را بر فرد تحمیل می‌کند و ارزش‌های انسانی را چنان به ورطه نسبیت می‌کشانند که ماهیت هستی‌شناسانه هر فرد به مهم‌ترین دغدغه فکری وی در عصر حاضر تبدیل می‌شود.

به دیگر سخن، علاوه بر آنکه فرد نمی‌تواند به هیچ‌کدام از این پرسش‌ها نظیر "من چیستم؟ هیچ کس؟ هیچ چیز؟ یک آدم تهی؟" (آشپزخانه ۳۵۴) پاسخ واضحی بدهد، قادر نیست که هویت فرهنگی و ملی ویژه‌ای نیز برای خود قائل شود: "قبلا می‌دونستیم که معنای بریتانیایی بودن چیه. بحثی درش نبود، چون همه می‌دونستن. انگلیسی بودن هم معنی‌ش واضح بود. اما الان انگلیسی بودن یک واژه کثیف. فقط همین" (آشپزخانه ۱۸۷). این امر فی‌نفسه به «شناوری اجتماعی»، از هم‌گسیختگی پیوندهای درون اجتماعی و در

1. Fairweather

نتیجه خودتبعیدی فرد منجر خواهد شد که در نهایت چیزی غیر از فروپاشی روانی را برای فرد به ارمغان نمی‌آورد؛ همان تجربه‌ای که گابریل را پس از سال‌ها هجرت مجبور به بازگشت به سرزمین پدری و انزوای اجتماعی می‌کند. در این هنگام است که می‌توان گفت که در گفتمان نئولیبرالیسمی سرمایه‌محور هر فرد یک تبعیدی بالقوه محسوب می‌شود و "مهاجرت" به گفته اندرو اسمیت "ماهیت زندگی بشری می‌شود تا یک گزینه انتخابی صرف" (به نقل از: تورسان و آپستون ۱۲۱). در چنین شرایطی سرنوشت بالقوه تمامی افراد تبعید است و مقوله «وطن» به چنان امر شناوری تبدیل می‌شود که بی‌شبهات به استراحت‌گاه‌های کنار جاده نیست که تحت شرایط ویژه و برای مدت صرفاً محدودی پذیرای افراد است (پراکتر ۱۱۸).

نتیجه‌گیری

پدیده جهانی‌شدن و تغییر نظام اقتصادی حاکم بر جهان به نظر می‌رسید که بتواند با بازتعریف گفتمان جغرافیایی فرهنگی ساختاری نوین را رقم زند که جایگزین نظام سلسله مراتبی غرب لیبرال باشد. اما گذر زمان به تدریج ثابت کرد که عصر پسا-جهانی نیز همچنان مبتنی بر تفکر دوقطبی گفتمان لیبرالیسم انسانگرا است؛ با این تفاوت که غرب به جای گسیل نیرو به دیگر کشورها نوعی نژادپرستی مدرن را در داخل مرزهای خود به اجرا می‌گذارد که، علیرغم ادعاهای مساوات طلبانه، نسخه نوینی از دیکتاتوری باستانی است که از آن به وضعیت استثنایی تعبیر می‌شود؛ وضعیتی که در آن خشونت علیه «دیگری» فرهنگی و قومیتی امری قانونی به شمار می‌رود و حذف فیزیکی وی جرم تلقی نمی‌شود؛ وضعیتی که در آن صرفاً دوانگارهای جدید «خودی/ غریبه»، دوست/ دشمن و شهروند/ هومو ساکر جایگزین دوانگاره کهن ارباب/ برده هگلی شده‌اند. این امر نه تنها نوع جدیدی از حیات — حیات برهنه — را جایگزین حیات مدنی کرده است، بلکه به شکل‌گیری نوع جدیدی از فضا منجر شده که از آن به «لامکان» تعبیر می‌شود. در آشپزخانه می‌کوشد نه تنها دلایل شکل‌گیری اقلیت هومو ساکر را تشریح و تبیین کند، بلکه در تلاش است دلایل واقعی غرب از اعلام وضعیت استثنایی را در عصر حاضر به تصویر کشد؛ وضعیتی که با اجرای سیاست درب‌های بسته و در نتیجه اعمال محدودیت بر میزان مهاجرت قانونی در دهه‌های اخیر منجر شده است نرخ مهاجرت، که در پی سیاست‌گذاری‌های اقتصاد لیبرالیسمی و نابودی اقتصاد کشورهای ضعیف

بیش از پیش شتاب گرفته، شدت گیرد و در نتیجه بر شمار پناهجویان غیرقانونی روز به روز افزوده شود. پیامد این امر سود اقتصادی سرشاری است که در قالب نیروی کار ارزان کارگاه‌های زیرزمینی، آشپزخانه رستوران‌ها و یا فعالیت باندهای تبه‌کاری، قاچاق انسان و تجارت جنسی به اقتصاد این کشورها تزریق می‌شود؛ در قبال این منافع اقتصادی سرشار، غرب با اعلام وضعیت استثنایی و در نتیجه تکرار مجدد سیاست استعماری ارباب/بردگی در برخورد با اقلیت پناهجو همچنان نوعی دگربردگی را بر این گروه تحمیل و آنها را به حیات برهنه محکوم می‌کند؛ حیاتی که به زندگی در کمپ کار اجباری شبیه است و ساکنان آن گویا اسرای جنگی و موجوداتی «نا انسان» تلقی می‌شوند که در مرز مرگ و زندگی روزگار می‌گذرانند و ناگزیر لقب دشمن ملی را به دوش می‌کشند.

The Study of Campzanship and Homo Sacer in Monica Ali's *In the Kitchen*

Zahra Taheri¹

Abstract

Postmodernity seemed to many as a herald of big changes in a wide range of social, cultural, and political contexts. Gaining its momentum form anti-colonialism, the post-war era in the west looked like a fertile time for the emergence of a more humanitarian and democratic discourse which could give voice to the voiceless and, thus, recognize those in the social, cultural, and political margins, including women and the racial, ethnic, or religious other. This wind of change and such sudden foregrounding of "differences" to many sounded like the breach of liberal humanism's "meta-narratives" and the embrace of the "petite" ones on the part of the West. Such spirit of the age led those in the margin to hope for an end to their status as "shadow citizens" and for their ultimate recognition as the cultural ones. However, no one could ever imagine that their hope would be easily dashed, and the current discourse would prove itself

1. Assistant Professor of English Literature, University of Kashan

as a revamped version of the old imperial one. Appealing on the surface, multiculturalism, however, could not prove that much helpful to guarantee a change to the hierarchies of liberal discourse of the old imperial regime. It just did foreground cultural differences to replace the old "master/slave" system of thought with "identity politics" and once more secured the social and cultural exploitations of those in the margin. The result for the marginalized groups was no better status than "the inside outsiders" who were considered equal but different, the very status conferred upon homo sacers in the ancient Roman Empire. This article focuses on the re-emergence of "camp" and rebirth of "homo sacers" in Monica Ali's *In the Kitchen* (2009) through the perspective of new-left thinkers. Deploying Giorgio Agamben's views, the writer has tried to discuss how the biopolitical stands of the neo-liberal humanism in the West have abused the notion of "state of exception" to trigger a new type of Hegalian "master-slave discourse" in the postcolonial era. To this end, the notions of "bio-politics," "indistinct zones/non-places," and "bare life" have been studied. It is argued that with the politicization of life, the deprivation of migrants from "bios" and "zoe," the imposition of "bare life" on them, and their limitation to the borders of "citizenship/ noncitizenship," "life/ death," "belonging- nonbelonging," and "the self/ the other," the West has once more repeated the old binary opposition of the "us/ them" in the recent decades. Such treatment on the part of the West has given birth to "homo sacer" figures as well as the establishment of "camps" in the center of imperialism and, thus, justified the violation of migrants' rights under the stigmatization of them as "national enemies."

Keywords: camp, homo sacer, "state of exception," bio-politics, bare life

Works Cited

- Agamben, Giorgio. *The State of Exception*. Trans. Pouya Imani, Tehran: Nay, 2016.
- Agamben, Giorgio. "Security and Terror." *Theory and Event*, Vol.5, No. 4, 2002, pp. 1-2.
- *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life*, Stanford University Press, 1998.
- Ali, Monica. *In the Kitchen*. London: Black Swan, 2010.
- Asibong, Andrew. "Mulier Sacra: Marie Chauvet, Marie Darrieussecq and the Sexual Metamorphoses of 'Bare Life.'" *French Cultural Studies*, Vol.14, No. 2, 2003, pp. 169-177.
- Augé, M. *Non-Places: Introduction to an Anthropology of Supermodernity*, London: Verso, 1995.
- Bastida-Rodríguez, Patricia. "The Hidden Face of the New Millennium: Migrant Exploitation and Reader Expectations in Monica Ali's *In the Kitchen*." *Research-Gate*, 2011, pp. 49-65.
- Dean, Jodi. (2005). "Žižek Against Democracy." *Law, Culture and the Humanities*, 1: 154- 177.
- Downey, Anthony. (2009). "Zones of Indistinction: Giorgio Agamben's 'Bare Life' and the Politics of Aesthetics." *Third Text*. 23.2: 109-125
- Ek, Richard. "Giorgio Agamben and the Spatialities of the Camp: An Introduction *Geografiska Annaler, Series B, Human Geography*, Vol. 88, No. 4 (2006), pp. 363-386.
- Foucault, Michel. *Power, Knowledge*. Trans. Nikou Sarkhosh and Afshin Gahandideh, Nay: Tehran, 2005.
- Funke, Odelia. 'Biopolitics and Public Policy: Controlling Biotechnology', in *PS*, vol. 18, No. 1, 1985.
- Gilroy, Paul. *The Black Atlantic: Modernity and Double Consciousness*. Massachusetts: Harvard University Press, 1993

- Graham, James. "Postcolonial Purgatory: The Space of Migrancy in Dirty Pretty Things." In *Postcolonial Spaces: The Politics of Place in Contemporary Culture*. Eds. Andrew Teverson and Sara Upstone. London: Palgrave, 2011. 112-128.
- Kureishi, Hanif. "Hanif Kureishi: The Migrant Has No Face, Status or Story." *Guardian*, May 30, 2014. <http://www.theguardian.com/books/2014/may/30/hanif-kureishi-migrant-immigration>.
- Montakhabi Bakhtvar, Narges. "Language, Ethics, and Identity in Postmodern Theater." *Critical Language and Literary Studies*. Vol. 13, No. 17: 1395, pp. 245-268.
- Najafzadeh, Reza. "Biopolitics in Foucault's, Agamben's, and Negri's Thoughts: From a Disciplined Society to Global Control." *Contemporary Political Studies*, Vol. 5, No. 3, 2014, pp. 149-172.
- Pereira, Margarida Esteves. "Transnational Identities in the Fiction of Monica Ali: *In the Kitchen* and *Alentejo Blue*." *Journal of Postcolonial Writing*, 52:1, 2016, pp. 77-88.
- Perfect, Michael. "Permanence and Transience: Monica Ali's *Brick Lane* (2003) and *In the Kitchen* (2009)." In *Contemporary Fictions of Multiculturalism*. London: Palgrave Macmillan, 2014.
- Procter, James. *Dwelling Places: Postwar Black British Writing*, New York: Palgrave Macmillan, 2003.
- Sigona, Nando. »Campzenship: Reimagining the Camp as a Social and Political Space." *Citizenship Studies*, 2014, pp. 1-16.
- Taheri, Zahra. "An Inheritance of Loss: A Quest for 'Home' in the Purgatory of Diaspora." *Critical Language and Literary Studies*, Vol. 15, No. 20: 2018, p. 173-200.
- Teverson, Andrew, and Sara Upstone Eds. *Postcolonial Spaces: The Politics of Place in Contemporary Culture*. London: Palgrave, 2011.
- Tyler, I. "Welcome to Britain": The Cultural Politics of Asylum." *European Jour-*

nal of Cultural Studies, Vol 9, No 2, 2006, pp. 185–202.

- Zizek, Slovenj. Welcome to the Desert of the Real. Verso, London, 2002.